

قصه‌های شبانه، ایجاد ارتباطی شاعرانه با کودک

مترجم: بهاره بهداد



مقدمه

«خواب و خیالی بس ژرف، در وجود ما هستند که ما را یاری می‌رسانند
آن چنان عمیق درون خود غور کنیم تا آن‌جا که حتی از سرگذشت خود آزاد
شویم. این رؤیایها ما را از نام و ننگ خودمان آزاد می‌سازند.»
گاستون باشلار، شعر رؤیایها

سوسماری در گنجه

ما کودکان‌مان را به خوبی می‌شناسیم. شکل ناخن‌ها، برجستگی‌های لاله‌ی گوش، قهقهه‌ها، خواسته‌ها و
خشم‌های‌شان را، همه را می‌دانیم. البته این امری طبیعی است. مگر نه آنست که ما آن‌ها را به وجود آورده‌ایم؛ با این
وجود خیلی زود مسائلی پیش می‌آیند که از دست ما خارج می‌شوند. به سادگی پیش می‌آیند، تقصیری هم نداریم. چون
خود جریان زندگی از دست ما خارج است.

کودکان رازهای مخصوص به خود را دارند. احساساتی مخفی، نگرانی‌ها و پرسش‌های خودشان را دارند: چرا فلانی
را دوست دارم و آن یکی رادوست ندارم؟ حال بابا بزرگ که به آسمان‌ها رفته چه طور است؟ آیا خوشحال است؟ در مورد
خدا، آیا واقعا او وجود دارد؟

و تصور می‌کنیم آن‌ها هنوز در سنی هستند که آب نبات لیس می‌زنند و یا سرسره بازی می‌کنند، درحالی‌که آن‌ها
از دست سؤالات و رازهای‌شان عاجز شده‌اند. و ما مات و مبهوت سری تکان می‌دهیم. گاهی در دل مامان‌ها مختصری
دلتنگی ایجاد می‌شود و فکر می‌کنیم: وای باز هم سؤال، همه اش سؤال...

بله، به‌راستی چه قدر بی‌فایده است اگر منتظر بمانیم که شماره‌ی کفش آن‌ها به ۳۹ برسد و بعد سؤال‌های جدی
راجع به جریان زندگی بپرسند.

گاستون باشلار می نویسد: «کودک رؤیاهایی فرازمینی دارد که سبب پیوند ما با جهان می شود». میل به خواستن، اولین قدم به سمت تمام فلسفه هاست.

کودکان با لبخندهای دلچسب و ما گول نمی خورند. مایی که می خواهیم آن ها را از بدی محافظت کنیم. آن ها هم از رنج بودن و سؤالات متافیزیکی به دور نیستند. گزندهای این دنیا آن ها را هم می گزد. هر صبح ما والدین، مثل شازده کوچولو تلاش می کنیم که سیاره های کوچک خود را تمیز کنیم و تمامی درختان بائوبا را که احتمال می دهیم سیاره ی ما را خراب کنند از ته ببریم، فکر می کنیم به کودک مان خوب رسیدگی کردیم چون او ساکت است و چیزی نمی گوید. خیلی به سکوت بچه ها اعتماد نکنیم. حتی خیلی قبل از بحران های بلوغ، کودکان ما در دنیای زندگی می کنند که همه چیز آن بر وفق مراد نیست. در سنین ۳ الی ۴ سالگی آن ها اولین برداشتهای را راجع به مرگ خواهند داشت. در ده سالگی می فهمند که مرگ امری گریز ناپذیر است. بنابر این سعی کنیم درختان بائوبای بدجنسی که در برابر چشم آن ها می روید از ریشه برکنیم. برای این منظور باید بدانیم که چه طور باید با آن ها راجع به مرگ، روابط جنسی، دوستی، پول، غم و دلنگی، تنهایی و رفاقت صحبت کرد؛ از طلاق و مشاجره. چه طور به آن ها بگوییم که شب آن قدرها هم سیاه و تاریک نیست و کابوسها اجتناب ناپذیرند و این که بزرگترها گاهی رفتارهای نامناسب دارند.

طفل کیهانی

کودک که دارای فطرتی حقیقت جوست روزش را در جایی و یا در مدرسه ای می گذراند که پاسخگوی همه ی نیازهای اوست به جز سؤالاتش. در بین کلاس های جغرافی یا حساب و تعلیمات اجتماعی، فلسفه یافتن مطرح نیست. کودک برای بر شمردن کشورهای اتحادیه اروپا و یا برای گفتن حاصل ضرب ۸۹ در ۸ انگشتش را بالامی برد، باقی مسائل چی؟ و آن چه بی جواب باقی می ماند تشنگی فیلسوفانه ی اوست. باید مواظب بود که حس فیلسوفانه ی او در نطفه خفه نشود. ما همیشه عجله داریم تا او را خیلی زود به فرد بزرگسالی تبدیل کنیم که صددرصد با دنیای اطرافش سازش پیدا کرده باشد. یک قهرمان سازش پذیر که امتیازهای فراوانی به ارمغان می آورد، از کلاس جودو به کلاس موسیقی می رود در حالی که خیلی هم خوشحال است (حتی اگر لبخندش دروغی باشد).

در مورد این شتاب هم باید توجه داشت که خود منشاء پیامدهای بدی خواهد بود. طبق نظر پیر پزو: «این شتاب، کودک را در وضعیت کودکانه نگه می دارد چراکه بدون فراهم آوردن زمینه ی پاسخگویی به مسائل مهم، او با مسائل پیش از نوجوانی مواجه می شود.»

اگر ما دهان مان را ببندیم و زودتر به گفتگو نپردازیم تا کودک با مسائل مهم روبه رو شود، چه خواهد شد؟ حتی اگر این امر در چهار سالگی هم کمتر به چشم بخورد؟

باید گفت که مدرسه و جامعه خود بر این سکوت صحنه می گذارند. از همان درس های آمادگی، تفنن از بین می رود و بازی های کوچک و سرسره بازی در زنگ تفریح حذف می شود. فقط به درست صفتن آن ها توجه می شود. اما کودکان به تمامی این ها عادت می کنند.

آن ها عادت می کنند که پدرشان دیر بیاید، مادرشان وقت پاسخگویی به سؤالات آن ها را نداشته باشد و به آهنگی که مناسب آن ها نیست گوش دهند؛ که گاهی حتی وقتی بیشتر به آن ها فکر می کنیم این آهنگ ها خیلی هم وحشتناک هستند.

کودکان رؤیایی

به مدرسه ها خرده نگیریم. ما پدرها و مادرها هم کودکانی را می ستاییم که در دنیای واقعی زندگی کنند. به آن ها چه می گوییم؟ در کلاس چه کار کردی؟ اناقت را مرتب کن. دندان هایت را مسواک بزن. یادت باشد از دو دقیقه کمتر طول نکشد. سبزیجات را بخور. عجله کن.

آوایی که کودک می شنود ترکیبی از همه ی صداهایی است که اندکی زنگوارند و سرانجام از او می خواهند که کاری را انجام دهد که از آن متنفر است. تکراری آزاردهنده و کهنه اجبارها و الزامات تکالیف زندگی. اما به راستی چه بر سر زندگی واقعی می آید؟ چرا اغلب آن را فراموش می کنیم؟

بی شک به دلیل کمبود وقت است که به این مسئله نمی پردازیم. برای این که همیشه باید همه کار را سریع انجام داد. به دلیل این که ما می خواهیم به بهترین ها نمرات خوب بدهیم و در نتیجه ی کار، جنبه های خوب و در ظاهر چیزها مسخ شده ایم. تنها به پشت سکه و تنها به یک جنبه ی زندگی پرداخته ایم. کودک واقعی می خواهد، می خورد و آموزش



اثر جیمز شانن - ۱۸۹۵

می‌گیرد. کودک رؤیایی شاعری است که در خیال فرو می‌رود، می‌اندیشد، مخفیانه رنج می‌کشد و غالباً ما فراموشش می‌کنیم و شاید نمی‌دانیم با او چگونه حرف بزنیم.

برایم یک گوسفند بکش

زمانه عوض شده است. دیگر نمی‌شود به کودکان مثل قدیم‌ها ترکه زد یا مدام دستور داد. ما دیگر غول نیستیم و احترام به آزادی و خواسته‌های افراد خانواده ما را ملزم می‌کند که با بیانی دیگر، شاعرانه‌تر و به‌دور از سردی و تحکم با آنان سخن بگوییم.

این روش بسیار خوبی است. چراکه فیلسوفان کوچک ما، شعر را می‌پرستند. چون بیانی خالی از سردی و تکلف است.

چه قدر احمقانه است که آن‌ها بتوانند صاحب سبک شوند! کمی شبیه شازده کوچولو که معترض است چراکه گوسفندش همیشه آن قدر زیبا، مهربان و آرام نبود که وقتی شازده کوچولو او را نمی‌بیند شاد شود، و بالاخره می‌رسیم به یک گوسفند خاص که در جعبه‌ای مخفی است مثل یک قصه یا حقیقتی که باید حدس بزنیم.

این گوسفند که در عین حال هم یک چیستان است و هم یک جعبه‌ی کادویی، حیوانی است که بیشتر با قلبش حرف می‌زند، با چشمانش و کودکان رؤیایی را بیشتر از کودکان واقعی ستایش می‌کند.

کودکان ما همین مطلب را به ما می‌گویند: برایم یک قصه تعریف کن. ولی قصه‌ای واقعی. یکی از این روش‌های اخلاقی خشک و سرد و مشخص. کودکان که اعتماد به نفس کمی دارند و بیان رسایی هم ندارند در ابراز دردهای خود به صورت مستقیم، سرخورده می‌شوند.

آن‌ها از این که ما را ناراحت کنند هراس دارند؛ ما که والدین آن‌ها هستیم. آن‌ها ترجیح می‌دهند که یک دل درد زیاد را تحمل کنند تا این که برای ما تعریف کنند که در اثر پرتاب توپ در مدرسه این طوری شده‌اند یا چه جریانی بین او و دوستانش گذشته است.

طبق نظر برونو بتلیم^۴ در کتاب روانکاو داستان‌های پریان^۵ که با موضوع رفتارهای ناامیدانه‌ی ناشی از تنهایی نوشته شده است، اغلب کودک قادر به بیان احساساتش از طریق کلمات نمی‌باشد. او برای اینکار از طرق غیر مستقیم وارد می‌شود. کودک نمی‌تواند ناراحتی خود را بیان کند لذا دستخوش اضطراب و خشم می‌شود و در نهایت خود ماجرا ناگفته باقی می‌ماند. او درگیر داستانی غیر از داستان خودش می‌شود. در این کشاکش آن‌چه به دست می‌آورد برداشتن قدمی به سوی بزرگ شدن است.

قطاری از سؤالات

شب‌ها که به خانه برمی‌گردیم، هدف ما برقراری ارتباط گفتاری است که به صورت اجباری در تمام روز قطع شده است. کودک در مدرسه بوده و ما در محل کار خود. باید یکدیگر را پیدا کنیم. چه می‌کنیم؟ اغلب عادت داریم که یک سری سؤالات پشت سرهم از کودک بپرسیم: خب عزیزم، روز را چه‌طور گذراندی؟ غذایت را کامل خوردی؟ و در نهایت می‌رسیم به این سؤال که اجتناب ناپذیر است: نمره‌های خوب گرفتی؟

البته تمام این سؤالات نشان‌دهنده‌ی حسن نیت ماست. اما به‌راستی از این سری سؤالات پاسگاهی و پلیسی بوی خوبی به مشام می‌رسد؟ آن هم با این منطق که سؤالات ما تنها وسیله‌ای هستند که کودکان مان را به حرف درآوریم. نتیجه‌ای که از این سؤالات می‌گیریم پوچ خواهد بود و مخاطب کوچک ما همچنان اسیر سکوتی خواهد بود که بر آن مستولی است. باشلار در کتاب شعر رویاها می‌نویسد: «تنهایی کودک مخفیانه‌تر از تنهایی یک بزرگسال است.» بله، آقای شاعر گفته‌ی شما صحیح است. آن قدر این حرف صحیح است که همین رازهای کودکانه‌ی ما مادران را عصبانی می‌کند. ما که دوست داریم یک بار هم که شده وقتی به خانه بر می‌گردیم درحالی کودکان مان را ببینیم که آماده‌ی گفتن هرآن‌چه در روز برایش اتفاق افتاده باشد.

اما آن‌چه واقعیت دارد این است که کودک در برابر کنجکاو می‌مقاومت می‌کند و ایجاد ارتباط را به تعویق می‌اندازد. کودکان از کنجکاو و مزاحمت بزرگترها می‌رنجند چراکه آن‌ها در وجود خود چنین کنجکاو می‌مزاحمت آمیزی را ندارند. مثل نوزادانی کوچک که در فنداقی از بند و ملافه پیچیده شده است با صدایی ضعیف و همراه با نارضایتی ناله می‌کند: سؤال دیگر بس است. آرامم بگذار!

- باشه، مرا بیخش.

قصه عامل ایجاد ارتباط

در اینجاست که قصه‌ی شبانه وارد عمل می‌شود. به‌خصوص زمانی که ما بیشتر وقت خود را دور از کودک می‌گذرانیم، قصه ارتباطی را بین فرزندان و والدین برقرار می‌کند. در خلال داستان شبانه، بیانی پدیدار می‌شود که نه تنها از تحکیم‌های مادرانه به دور است بلکه به راحتی با کودک راجع به مشکلاتش ارتباط برقرار می‌کند. قصه با نیروی «جایگزینی شاعرانه» و فاصله‌ای که ایجاد می‌کند، با کودک از من دیگری سخن می‌گوید: شخصیتی که نه تنها او را مضطرب نمی‌کند بلکه او را به صحبت کردن تشویق می‌کند. هرگاه دیدید کودک تان غمگین است یا درلاک خود فرو رفته، این‌طور آغاز کنید: «یکی بود، یکی نبود»؛ به این ترتیب با غم او در فاصله‌ی منطقی قرار می‌گیرید که اضطراب را از او می‌ستاند و آن‌چه در عمق ذهنش هست به سطح روشن فکر می‌آورد. چرا که شخصیت خرگوش کوچولو، موش کوچولو، سازه کوچولو یا پری کوچولو همان کودک است.

هنگامی که او داستان شاهزاده‌ای کوچک و بس غمگین را می‌شنود که در برج بلندی زندانی شده است، آرامش پیدا می‌کند - در سرزمین‌های دور، در زمان‌های بسیار قدیم - این فاصله‌ی زمانی و مکانی نگرانی کودک را تقلیل می‌بخشد. برای او داستان‌های هوبرت، گرگ کوچولویی را تعریف کنید که قربانی حيله شده است. شاید او به شما بگوید: «مامان، این داستان، یک چیزی را به خاطر من می‌آورد...»

برای پی بردن به رازهای کودکان تعریف یک داستان، زمینه‌ای بهتر و مؤثرتر فراهم می‌کند تا این‌که از او رو در رو بخواهید راز دلش را برای شما فاش کند. این مثل راه همه می‌دانند که با بخشیدن چیزهای بیشتری دریافت می‌کنیم به جای این‌که بخواهیم به زور از او بکشیم.

اولین رازگویی‌های متفکرانه قصه‌هایی هستند که از زبان بزرگترها به گوش کوچکترها انتقال می‌یابد. با این داستان‌ها کودک برای اولین بار تجربه‌های مربوط به دنیا را کسب می‌کند: او از دیوارهای تنگ منبت خود خارج می‌شود و به «من» جهانی می‌رسد و به اولین تجربه‌ی مسائل عام و جهان شمول می‌رسد. داستان‌ها پلی را بین ما و انسان‌های



اثر وندی اندرسن - ۱۹۹۷

دیگر می‌سازند و ما را از پیله‌ی منیت کوچک‌مان بیرون می‌کشند و مرزهای بودن ما را فراتر از خود کوچک‌مان می‌برد. آلب جکار^۶ در مقدمه‌ی کتاب خود با عنوان «کسی که در کودکی کتاب بخواند در بزرگسالی هم خواهد خواند» بسیار زیبا می‌نویسد:

«انسان شدن به معنی ورود به سلسله‌ای از تجربه‌ها و برخورد‌هاست.»

بله، مطالعه بسان دروازه‌ای است که ما را به دیگران می‌رساند و امکان ملاقات‌هایی را در دنیای افسانه فراهم می‌آورد چرا که خواندن دعوتی است به هیجان و قرار دادن خود به جای دیگری.

هیجان... و عقاید

واژه‌ی «هیجان» لغتی است که کمتر به آن توجه شده است. این همان عاملی است که داستان را از یک گفتار اخلاقی متمایز می‌کند. هرگز گفته نمی‌شود که یک کتاب از چه منظر دارای بار هیجانی و احساسی است؛ حداقل زمانی که یک کتاب احساسی را مثل گوسفند شازده کوچولو در جعبه‌ی در بسته‌ی خود دارد، خوب درمی‌یابیم که آن احساس وجود دارد چراکه ما به لطف پروست و سلین و افراد دیگر با حس زیبایی شناختی آشنا هستیم.

این احساس در کودکان هم وجود دارد. با هر کتاب مصوری که می‌خوانند احساس‌شان متفاوت است. آن‌ها با سیندرلا خشمگین می‌شوند، با سفید برفی می‌لرزدند و با شنیدن قصه‌ی دختر کبریت فروش می‌گریزند (که برای آن‌ها از خدا و جهان پس از مرگ سخن می‌گوید). چه قدر احساس‌هایی که از اولین کتابخوانی در وجود آن‌ها زنده می‌شود شیرین هستند. دانیال پناک^۷ در کتاب خود با نام «مثل یک رمان»^۸ در این باره می‌نویسد: «این رضایت ناگهانی و عجیب از حواس ما ناشی می‌شوند، تخیلی که به پرواز در در می‌آید، اعصابی که مرتعش می‌شوند و قلبی که سرشار از احساس می‌شود و آدرنالینی که در خون بخش می‌گردد.»

داستان‌ها هم از شعور ناخود آگاه سخن می‌گویند و نه راجع به کورتکس یا فتو کورتکس مغز. احساسی که کودکان در حین مطالعه درک می‌کنند راهی را برای آن‌ها می‌گشاید. چشمان‌شان می‌درخشد، خنده‌هاشان شکل می‌گیرد، گرفتگی صورت‌شان باز می‌شود و چانه‌هاشان می‌لرزد. در این حال شاعر می‌گوید: «چیزی اتفاق افتاده است، چیزی

در حال واژگون شدن است و چیزی می‌لرزد.» چرا که برآیند همه‌ی این هیجان‌ها که حاوی اندیشه‌هایی غیر قابل پیش‌بینی هستند، کارایی بیشتر از یک گفتگوی منطقی دارد. و ناگهان در چنین واژگونی درونی وجودی، زمینه‌ی (آمادگی) فهم هرچیزی پیدا می‌شود: سؤالات مهم و رنج‌های خود و دیگران. هیجان، کلیدی عالی برای دسترسی به اندیشه‌هاست.

قصه گوی حاضر، قصه گوی غایب... یا کودک در عالمی دیگر

«خواهش می‌کنم برای من یک داستان بخوان! یک فصل از کتاب! فقط چند صفحه‌ی دیگر». کودک ما هشت، نه ساله است و شماره کفشش ۳۴ است. او قهرمان فوتبال است و به تنهایی از مدرسه بر می‌گردد. زمان زیادی است که دیگر بغلش نمی‌کنید و روی زانوی شما هم نمی‌نشیند. او مثل بچه‌های کوچک اصرار می‌کند که شب‌ها برایش داستان بخوانید. این امری بسیار طبیعی است. در زمانی که والدین تلاش می‌کنند کودک‌شان را از واقعیت و قانون‌های اجتماعی برهانند، او هنوز هم نیاز دارد که به دست جریانی سپرده شود، احتیاج دارد به اقلیم دیگری سپرده شود و لذت شیرین سبکی را جادو را می‌خواهد. بعد از همه‌ی چیزهایی که گفتیم، مگر او شما را وادار نمی‌کند که کارتن کتاب‌هایش را بیاورید؟ وقتی برایش داستان می‌خوانید ناگهان می‌بینید که او دیگر آن کودک هفت، هشت ساله نیست، اصلاً آدم دیگری می‌شود. او با «صدایی آشنا» که به خوبی می‌شناسد سفری را آغاز می‌کند، آن قدرسبک می‌شود که مثل یک پر در آسمان پرواز می‌کند. با داستان خواندن برای کودک او را به دست جریان داستان می‌سپارید، این همان اتفاقی است که در سینما می‌افتد. ژان ژاک بینویه^۱ در یک مصاحبه‌ی رادیویی فرانسه اهمیت صدای مادر بزرگ خود را در تعریف قصه‌ها در سینما بیان کرده است. «وقتی خیلی کوچک بودم، مادر بزرگم موقع خواب برایم داستان تعریف می‌کرد و من از آن‌جا بودم که فیلم سازی و سینما را آغاز کردم. آن‌جا، در سیاهی شب، تخیلات من بیدار می‌شدند. صدایی بود که مرا را باخود می‌برد و من به این صدایی که آدم را با خود همراه می‌کند چه قدر اهمیت می‌دهم.»

صدایی دلنشین

این صدا به دور از لحن خشن و آمرانه است. این صدا سرشار از روح است. این صدا نه صدای من است، نه صدای تو؛ صدایی است که از جایی دیگر آمده است. البته که صدای ماست، اما وقتی آن را تعبیر می‌کنیم می‌بینیم که دیگر از آن ما نیست. احساس می‌کنیم این صدا از دوردست‌ها می‌آید، رقص کنان و از سرزمین قصه‌ها می‌آید. اما این صدا چیزهایی را که در درون افراد مدفون شده‌اند، بیدار می‌کند؛ یعنی همان احساسات ابراز نشده. مثل زمانی که در بعضی تجربه‌های عاشقانه یا عارفانه ناگهان احساس می‌کنیم که از جسم خود و حتی نام خود رها شده‌ایم.

برونو بتلهیم می‌نویسد:

«وقتی ما والدین برای کودکانمان این داستان‌ها را تعریف می‌کنیم، در یک لحظه به آن‌ها زیباترین امید و قوت قلب را می‌دهیم. در حالی که اگر کودک خودش داستان را بخواند- به جایی که آن را گوش کند- نتیجه‌ی این دو عمل یکسان نخواهد بود. هنگامی که پدر و مادر برای کودک خود داستان تعریف کنند، او می‌تواند مطمئن باشد که والدینش خیالات و رؤیاهایش را می‌پذیرند؛ خیالاتی که به او امکان می‌دهد تا فشار اقتدار پدر و مادر خود را تلافی کند.»

جایگزینی شیء دلخواه کودک

در ۷ و ۸ سالگی کم کم وابستگی کودک به تکه پارچه یا خرس پاره پوره‌ی قدیمی خود که شب‌ها با آن می‌خوابید کم می‌شود و آن را کناری می‌اندازد. او دنیایی را که عروسک‌های انحصاری دارند ترک می‌کند و وارد دنیایی می‌شود که می‌تواند چیزهایی متعدد و بیشتر از یک عروسک را دوست داشته باشد، به عبارت دیگر او وارد دنیای فلسفه، قصه و دنیای دیگران می‌شود.

اما این سؤال مطرح است که آیا این داستان‌ها به منزله‌ی یک شیء واسطه عمل نمی‌کنند؟ به کودکانی بنگرید که صبح‌ها در حالی که یک کتاب قصه زیر بغل‌شان زده‌اند، با قیافه‌ای از خود راضی به مدرسه می‌آیند. قصه‌ای که بدون توانایی خواندن آن، در تمام طول روز در مدرسه آن‌را در دستان خود نگه می‌دارند. حالا به خودمان هم بنگریم. در داخل کیف‌مان چیزهایی می‌ریزیم. در کیف ما همیشه یک کتاب قدیمی که گوشه‌هایش تاشده، یک عکس از آخرین تعطیلات و یک دفترچه‌ی کوچک پیدا می‌شود.

براستی قصه‌ی شبانه یک نقش درمانی و واسطه‌ای ایفا می‌کند. کودک با این قصه کامش شیرین می‌شود مثل یک شکلات قبل از خواب. مثل راهنمایی پیرزنی در راهرویی که قبل از گم شدن در شب، ما را به دیگران می‌رساند.

مراسم قصه‌ی شبانه

این داستان‌های شبانه لحظاتی جادویی هستند که پروازی بر زندگی محسوب می‌شوند. زیرا در این لحظات است که کودک و یکی از والدین در کنار هم قرار می‌گیرند و همه چیز فراموش می‌شود؛ تمام مشاجرات، آخ و دادها، تنبیه‌ها و دندانهای مسواک نرزه. مگر نه این است که کودک امروزه و والدینش کمتر همدیگر را می‌بینند؟ پس باید این مراسم شبانه حتماً حفظ شود؛ حتی اگر با حداقل انرژی انجام گیرد، دنبال کردن مراحل آن الزامی است.

شب‌ها کتاب می‌خوانیم : ضمن انجام مراحل مختلف کتاب‌خوانی، کودک آرام می‌گیرد. برای اثبات این امر می‌توان یک شب از انجام مراسم خودداری کنیم. آن وقت با سیل اشک او مواجه می‌شویم. این عکس العمل خیلی بیشتر از زمانی است که او را از خوردن یک عصرانه‌ی خوشمزه محروم می‌کنیم. او به این مراسم عادت می‌کند. این که با روشن کردن یک چراغ کوچک در دل تاریکی شب، فضایی تئاتر گونه فراهم کنیم.

به صدای مان نوای خاصی می‌دهیم: تن صدا در حین خواندن داستان عوض می‌شود. گاهی صدایی بلند و گاهی خیلی آرام برای بیان گفته‌های موش‌های کوچولو و غیره. کل داستان با بیانی نمایش گونه خوانده می‌شود. بهتر است که متن قبلاً خوانده نشده باشد آن وقت زمینه بیداری هیجانانگیز را فراهم می‌شود. به هر حال تا آن جا که می‌شود در این زمینه تلاش می‌کنیم. آیا تاکنون این مورد برای تان پیش آمده است که وقتی بی‌توجه داستانی را می‌خوانید کودک شما یکی دیگر و بازم داستانی دیگر طلب می‌کند؟ زمانی که او از داستانی ارضا شده باشد هرگز داستانی دیگر نمی‌خواهد.

سنگ ریزه‌هایی سفید و کوچک برای بند انگشتی‌هایی متفکر

قصه‌ی شبانه، یک شیرینی خوشمزه‌ی کوچک قبل از جدایی شبانه است. مثل نور کوچکی است که کودکان می‌توانند زیر بالش‌شان بگذارند. یک فکر، یک خیال، که نوازش‌شان کند، که می‌توانند قبل از خواب مثل یک شکلات آن را بمکند و هر کاری می‌خواهند با آن بکنند. این‌ها چیزهایی است که یک کودک از قصه‌ی شبانه‌اش برداشت می‌کند. وقتی کتابی به آن‌ها می‌دهیم، آن را از همه‌ی جوانب بررسی می‌کنند. بله، این حرف‌ها را بچه‌ها با زبان خاص خودشان بیان داشته‌اند. در قصه چیزی خاص و رمز آلود وجود دارد. در یک کلام، کتاب یک افسونگر است. وقتی برای کودک کتاب می‌خوانید مثل این است که به او یک مشت سنگ ریزه‌های سفید می‌دهید که پرندگان هرگز به آن‌ها دست نمی‌زنند. کودک این سنگ ریزه‌ها را همیشه همراه خود دارد و در جاده‌ی زندگی و در جنگل تاریکش آن‌ها را روی زمین به جا می‌گذارد. زمانی که در تاریکی زندگی گم می‌شود و یا زمانی که سوالات زیادی به مغزش هجوم می‌آورد و یا اشک‌ها و اضطراب‌ها او را در بر می‌گیرند این جاست که آن سنگ ریزه‌ها به کمک او می‌آیند و می‌تواند راه خود را به خوبی بیابد.

- برگرفته از کتاب Petites histoires pour devenir grand

- 1- Gaston Bachelard
- 2- Poétique de la rêverie
- 3- Pierre péju
- 4- Bruno Bettelheim
- 5- Psychanalyse des contes de fée
- 6- Albert Jacquart
- 6-Daniel Pennac
- 7- Comme un roman
- 8- Jean – Jacques Beineix